

نگاهی به واپسین حاصل دغدغه‌های نیم‌قرنی برنارد دسپانیا در «برگرفتن حجاب از چهره واقعیت محبوب فیزیکی»

موسی اکرمی^۱

بررسی گذرای کتاب «فیزیک و فلسفه»، نوشته برنارد دسپانیا، ترجمه رسول رکنی‌زاده، ۶۹۴ ص. چاپ یکم، ۱۳۹۸، تهران: انتشارات ققنوس

۱. درآمد

این کتاب ترجمه «*On Physics and Philosophy*» (در باره فیزیک و فلسفه) است که در سال ۲۰۰۶ از سوی انتشارات دانشگاه پرینستون، در ۵۲۰ صفحه، منتشر شده است. خود آن کتاب ترجمه کتاب اصلی به زبان فرانسوی، با فرنام «*Traité de physique et de philosophie*» (رساله فیزیک و فلسفه) است که در آوریل ۲۰۰۲ توسط انتشاراتی Fayard در ۵۹۴ صفحه منتشر شده بود.

به احتمال بسیار زیاد کتاب را خود نویسنده به انگلیسی برگردانده است. او یادداشت بسیار کوتاهی به عنوان سرآغاز برای نسخه انگلیسی کتاب نوشته است که در آن نخست اشاره می‌کند که، بنا بر آنچه او می‌داند، در فاصله اندک میان دو چاپ فرانسوی و انگلیسی کتاب مطلب اساساً مهمی در پیوند با موضوع کتاب منتشر نشده است. سپس اعلام می‌دارد که بدین دلیل تغییر بسیار اندکی در متن انگلیسی اعمال کرده است. او در توضیح نوشته است که در عمل از فرصت استفاده کرده است تا در برخی گزارش‌ها و توضیح‌ها صراحت بیشتری داشته باشد و کتاب وضوح بیشتری یابد.

۲. نگاهی به زندگی علمی برنارد (د) دسپانیا و مهم‌ترین آثار او

برنارد (د) دسپانیا (۲۲ اوت ۱۹۲۱- یکم اوت ۲۰۱۵) فرزند ژرژ دسپانیای نقاش (در سبک پساامپرسیونیستی) بود. او تحت تأثیر پدر و مادر همدوست خود سال‌های کودکی و نوجوانی را با عشق به ادبیات و هنر کلاسیک گذراند و در دبیرستان دلبسته فلسفه شد. سرانجام با این نگرش که پیش‌نیاز درک فلسفه و پیشرفت در آن برخوردار از شناخت در علم معاصر و درگیری عملی و اندیشه‌ورزی در آن است به سوی فیزیک رفت و توانست دکتری خود را با راهنمایی لوئی دوبروی از پژوهشکده آنری پوانکاره دانشگاه سوربن دریافت کند.

دسپانیا، هم بر پایه تأملات و تفکرات و مطالعات شخص خود و هم به علت حضور در فضایی که دوبروی و شماری از دوستان دغدغه‌مند او نسبت به مباحث فلسفی مرتبط با مکانیک کوانتومی نفس می‌کشیدند، بر این گونه مباحث، از جمله بر مبانی فلسفی و استلزامات فلسفی دستاوردهای مکانیک کوانتومی و حوزه جذاب فلسفه مکانیک

^۱. استاد گروه فلسفه، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، musa.akrami@gmail.com

کوانتومی متمرکز شد. فلسفه مکانیک کوانتومی زیرشاخه‌ئی بالنده از فلسفه فیزیک بود که خود شاخه‌ئی از پیکر رشدیابنده فلسفه علم را تشکیل می‌داد. این زیرشاخه خود روز به روز رشد کرد تا به گونه‌ئی استقلال نسبی رسید، هر چند همچنان در پیوند با فلسفه عمومی علم و بر پیکره عظیم فلسفه جای داشت. دسپانیا همچون استاد خود، لوئی دوبروی، و حتی بیش از او، در بالیدن فلسفه مکانیک کوانتومی نقش ایفا کرد.

گفتنی است که لوئی دوبروی نیز همچون دانشجوی خود در آغاز به علوم انسانی توجه کرده و رشته تاریخ را برای تحصیلات دانشگاهی برگزیده بود. او سپس به تحصیل در فیزیک پرداخت و در کوتاهترین تز دکتری همه تاریخ دانشگاه با موفقیتی شگفت‌انگیز توانست جلوه‌های موجی و ذره‌یی ماده، یا ویژگی ذره‌یی موج و ویژگی موجی ذره، را به هم پیوند دهد و سپس جایزه نوبل را نصیب خود کند. او نیز به نسل فیزیکدانان دورانسازی تعلق داشت که دل‌بسته مباحث فلسفی پیرامون مکانیک کوانتومی بودند و در همراهی با کسانی چون آینشتاین و شرودینگر و دیوید بوهم در جبهه‌ئی قرار گرفت که، با موضعی واقع‌گرایانه، در برابر مکتب کوپنهاگ تشکیل شده بود.

چنین بود که دسپانیا نیز به‌زودی متوجه این مباحث شد و در سال ۱۹۶۵ نخستین کتاب خود، با فرنام «*Conceptions de la physique contemporaine; les interprétations de la mécanique quantique et de la mesure*» («مفاهیم فیزیک معاصر؛ تعبیر مکانیک کوانتومی و اندازه‌گیری») را منتشر کرد. در اوایل دهه هفتاد او دست به انتشار کتاب *Conceptual Foundations of Quantum Mechanics* («بنیادهای مفهومی مکانیک کوانتومی») زد که چند سال بعد ویراست دوم آن با پیشگفتاری مبسوط منتشر شد و خوانندگان نسبتاً زیادی یافت، و سپس به عنوان یکی از کتاب‌های مجموعه مشهور «*Advance Book Classics*» در انتشارات پرسئوس انتخاب شد. پس از آن دسپانیا با کتاب‌های *À la recherche du reel* (با ترجمه انگلیسی *In Search of Reality and the Nonseparability and the Tentative Descriptions of Reality*، *Le Réel voilé, analyse des concepts quantiques*، *Physicist: Knowledge, Duration and the Quantum World* (با ترجمه انگلیسی *Veiled Reality: An Analysis of Quantum Mechanical Concepts*) شهرت قابل توجهی در میان علاقه‌مندان به تعامل میان فیزیک و فلسفه یافت و سرانجام شهرتش با انتشار متن فرانسوی کتاب «رساله در فیزیک و فلسفه» در سال ۲۰۰۲ و انتشار ترجمه انگلیسی آن در ۲۰۰۶ و دریافت جایزه تمپلتون در سال ۲۰۰۹ به سطح جهانی رسید.

اگر واپسین کتاب دسپانیا به نام *Candide et le physicien* (کاندید و فیزیکدان، با همکاری کلود سالیستی در نگارش، ۲۰۰۸) را نادیده بگیریم، کتاب «فیزیک و فلسفه» را می‌توان جمع‌بندی آثار پیشین و پسین دسپانیا دانست. به آسانی می‌توان از یک سو رد آثار منتشر شده پیشین را در این کتاب یافت، از سوی دیگر برخی از مفاهیم مطرح شده در این کتاب و برخی از کتاب‌های پیشین را می‌توان در چهارمقاله‌ئی یافت که بنا بر سایت معتبر آرکایو در دانشگاه کورنل از ۲۰۰۲ به بعد، پس از انتشار متن فرانسوی یا انگلیسی این کتاب، منتشر کرده است: (۱) *A tentative new approach to the Schrödinger cat problem*. ژانویه ۲۰۰۳، (۲) *On the Unnikrishnan approach to*

the notion of locality، فوریه ۲۰۰۳، ۳) Consciousness and the Wigner's friend problem، ژانویه
۲۰۰۶، ۴) Quantum Physics and Reality، اوت ۲۰۱۱.^۱

۳. نگاهی به محتوای کتاب «فیزیک و فلسفه»

این کتاب بجز «سخن مترجم»، دارای یک سرآغاز بسیار کوتاه برای نسخه انگلیسی کتاب (که مترجم فارسی آن را ترجمه نکرده است)، پیشگفتار، نوزده فصل، متشکل در دو بخش، و سه پیوست است.

دو بخش کتاب و فصل‌های آن‌ها عبارتند از:

الف. بخش اول، با فرنام «واقعیات فیزیکی و مسائل مفهومی مرتبط با آن‌ها»، دارای ده فصل با فرنام‌های (۱) «نمایی کلی»، (۲) «فرارفتن از محدوده‌های چارچوب مفاهیم آشنا»، (۳) «جدایی ناپذیری و قضیه بل»، (۴) «عینیت و واقعیت تجربی»، (۵) «فیزیک کوانتومی و واقع‌گرایی»، (۶) «قوانین جهان‌شمول و مسئله «واقعیت»»، (۷) «پادواقع‌گرایی و فیزیک؛ مسئله اینشتین - پادولسکی - روزن؛ عملیات‌گرایی روشن‌شناختی»، (۸) «اندازه‌گیری و واهمدوسی، جهان‌شمولی بازنگری شده»، (۹) «تلاش‌های گوناگون واقع‌گرا»، (۱۰) «گره شرودینگر، دوست وینگر، و واقعیت مستور»؛

ب. بخش دوم، با فرنام «تحلیل فلسفی»، دارای نه فصل با فرنام‌های (۱۱) «علم و فلسفه»، (۱۲) «انواع ماتریالیسم»، (۱۳) «توصیه‌هایی از مکتب کانت»، (۱۴) «علیت و پیشگویی‌پذیری مشاهداتی»، (۱۵) «تیین و پدیدارها»، (۱۶) «ذهن و اشیاء»، (۱۷) «تقابل رویکردهای عمل‌گرا - استعلایی و واقعیت مستور»، (۱۸) «ابژه‌ها و آگاهی»، و (۱۹) «بنیاد اشیاء». سه پیوست کتاب عبارتند از: (۱) «قضیه بل»، (۲) «تاریخچه‌های سازگار، ناواقع‌بودگی و قضیه بل»، و (۳) «همبستگی از دور در مدل دوپروی-بوهم».

همان‌گونه که از فرنام بخش‌ها و فصل‌ها برمی‌آید، دسپانیا در بخش یکم مباحث عمدتاً فیزیکی را (با دخالت ندادن بحث‌های فنی و روابط ریاضیاتی) مطرح کرده است در حالی که در بخش دوم به مسائل و مباحث عمدتاً فلسفی پرداخته است.

۴. موضوعات محوری آثار دسپانیا

دغدغه اصلی دسپانیا، که از همان نخستین آثارش آشکار است، پرسش از هستی (در معنای مابعدالطبیعی) و واقعیت راستین فیزیکی، و ایجاد پیوند میان این دو پرسش بر پایه ایجاد پیوند میان فلسفه و فیزیک است. او با تأثیرپذیری از روایت کپنهاگی از مکانیک کوانتومی از یک سو و تأثیرپذیری از نگرش واقع‌گرایانه اینشتاین و شرودینگر و دوپروی و بوهم و همچنین جان بل از سوی دیگر کوشید روایتی معتدل‌تر از واقع‌گرایی و باور به علیت را با نتایج مکانیک کوانتومی رایج پیوند دهد.

سرانجام او به دوگونه واقعیت باور آورد:

^۱ . <https://arxiv.org/search/?query=d%27Espagnat&searchtype=author&source=header>

۱) واقعیت هستی‌شناختی، که با تکیه بر آن جهان هستی را دارای شأنی از وجود مستقل فاعل شناسا می‌داند،

۲) واقعیت تجربی که از طریق تجربه، به‌ویژه آزمایش و مشاهده علمی، بر فاعل شناسا عرضه می‌گردد.

از این رو دسپانیا از یک سو تعهد خود به واقع‌گرایی هستی‌شناختی (مابعدالطبیعی) را حفظ کرد و از سوی دیگر به محجوب (یا «مستور»، بنا بر واژه‌گزینی مترجم فارسی) بودن واقعیت باور آورد، که در چارچوب گونه‌ئی «واقع‌گرایی باز» می‌توان با مشاهده و آزمایش علمی حجاب را پس زد و به واقعیت هستی‌شناختی نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شد. البته دسپانیا در کل کار فیزیکدان را دستیابی به واقعیت هستی‌شناختی نمی‌داند زیرا چنین کاری از نظر او ناممکن است. او، گویی با گونه‌ئی ابزارانگاری، تنها به توان پیش‌بینی‌کنندگی نظریه‌های فیزیکی باور و توجه دارد.

دسپانیا و کسانی دیگر از آموزه محجوبی یا مستوری واقعیت بهره‌ها گرفتند تا در برابر جریان‌های کمابیش رایج در فلسفه علم، حتی در برابر واقع‌گرایی علمی، بایستند. این آموزه بنیاد تمپلتون را، که بر پایه کوشش‌های کسانی چون یان باربور کوشیده است در جستجوی واقعیت نهایی حوزه‌هائی چون علم و فلسفه و دین را به گفت‌وگو و آشتی و همکاری بکشاند، خوش آمد و جایزه سال ۲۰۰۹ را به دسپانیا داد.

۵. نظری شتابزده در باره دسپانیا و کتاب «فیزیک و فلسفه»

داوری در باره دستاورد و میراث دسپانیا در زمینه فیزیک، به‌ویژه فیزیک کوانتومی، را به فرصتی دیگر موكول می‌کنم. همچنین محدودیت فضای مجله مانع بررسی و تحلیل و ارزیابی دستاوردهای دسپانیا در فلسفه مکانیک کوانتومی است که به‌ویژه در این کتاب تجلی یافته‌اند. من از سال‌ها پیش با آثار دسپانیا آشنا بودم و همواره به دغدغه‌های او احترام می‌گذاشتم به‌ویژه که همسانی‌هائی میان حساسیت‌های دوران نوجوانی و جوانی خودم با حساسیت‌های او در آن دوران‌ها از زندگی او می‌دیدم و دغدغه‌مندی‌اش برای فلسفه را، در مقایسه با شمار زیادی از فیزیکدان‌ها و استادان فیزیک، می‌ستودم و او را فردی نجیب و سلیم‌النفس می‌دانستم.

انتشار ترجمه فارسی این کتاب مهم او برای من امر مبارکی بود. بلافاصله پس از انتشار آن را چونان متن اصلی درس فلسفه فیزیک به دانشجویان دکتری فلسفه علم در نیمسال دوم سال تحصیلی ۱۳۹۸-۱۳۹۹ معرفی کردم و آن را درس دادم.

دسپانیا می‌کوشد از میراث ذریبط در تاریخ فلسفه علم بهره گیرد و به‌ویژه پنج جریان (۱) کانت‌گرایی، (۲) نوکانت‌گرایی، (۳) ماتریالیسم، (۴) پوزیتیویسم منطقی و (حتی) (۵) واقع‌گرایی علمی (به‌ویژه در ابعاد واقع‌گرایی شناخت‌شناختی و معناشناختی) را نقد کند تا شاید تره‌های خود در باره تفاوت واقعیت تجربی با واقعیت هستی‌شناختی، مستوری یا محجوبی واقعیت، کم جلوه دادن نقش علم در حوزه تبیین و منحصر کردن بیش از اندازه نقش آن به پیش‌بینی مشاهدات را به کرسی پذیرندگی بنشانند.

واقعیت، از نظر من نگارنده، این است که اولاً آشنایی دسپانیا با آنچه نقد می‌کند کاستی‌هائی دارد، و ثانیاً او با میراث فلسفه تحلیلی، به‌ویژه واقع‌گرایی علمی و واقع‌گرایی انتقادی، آشنایی زیادی ندارد. البته برای کسی که در فضای فکری

فرانسه بزرگ شده است تا اندازه‌ای طبیعی است که نتواند به روایتی استانده از فلسفه تحلیلی و همچنین همدلی درخور با آن دست یابد.

من برای نشان دادن میزان نقدپذیری نگرش دسپانیا دو مطلب کوتاه از او را نقل می‌کنم که در دو مقاله متفاوت، به فاصله حدود سی و دو سال از هم، به نگارش درآمده‌اند. این نکته‌ئی جالب است که نام‌های هر دو مقاله تقریباً همانند یکدیگر دارند: «نظریه کوانتومی و واقعیت» و «فیزیک کوانتومی و واقعیت».

۱. در آغاز مقاله نخست، که در سال ۱۹۷۹ در مجله *سایتیفیک امریکن* چاپ شده، آمده است: «آشکار شده است که این آموزه که جهان از اشیائی ساخته شده است که وجود آن‌ها مستقل از آگاهی انسانی است در تضاد با مکانیک کوانتومی و رویدادهای احراز شده از طریق آزمایش است.»^۱

توجه کنیم که دسپانیا سخن از تضاد «مکانیک کوانتومی و رویدادهای احراز شده از طریق آزمایش» با «وجود» اشیاء جهان (از کوارک‌ها تا کهکشان‌ها)، (وجود مستقل از آگاهی انسان) سخن می‌گوید نه از نقش ذهن انسان در اطلاعات و شناختی که از آن اشیاء به دست می‌آورد. این، آگاهانه یا ناآگاهانه، شکل افراطی روایتی آغازین از آموزه‌های مکتب کپنهاگ است که امروزه نه تنها در میان واقع‌گرایان علمی بلکه در میان طرفداران سرسخت مکانیک کوانتومی رایج نیز هیچ طرفداری ندارد.

۲. در آغاز مقاله دوم، که در سال ۲۰۱۱ در سایت معتبر آرکایو منتشر شده، آمده است: «بر خلاف فیزیک کلاسیک، که قویاً عینی بود، یعنی می‌شد آن را چونان توصیفی از واقعیت مستقل از ذهن تعبیر کرد، مکانیک کوانتومی استانده (م.ک.ا.) تنها به گونه‌ئی ضعیف عینی است، یعنی گزاره‌های آن، هر چند به گونه‌ئی بین‌الذهانی معتبراند، همچنان صرفاً به عملیات ذهن ارجاع دارند. اساساً، در واقع، آن‌ها پیش‌بینی‌کننده مشاهدات‌اند. در نتیجه بر پایه این دیدگاه که م.ک.ا. کلی [جهان‌شمول] است واقع‌گرایی رایج ابطال می‌شود.»^۲

من در پیوند با متن بالا سه پرسش طرح می‌کنم و پاسخ آن را به خوانندگان، با هر گونه ایستار فلسفی در برابر مکانیک کوانتومی، واگذار می‌کنم:

الف: این که دسپانیا می‌گوید «گزاره‌های [م.ک.ا. ...] به گونه‌ئی بین‌الذهانی معتبراند» به چه معنا است؟ آن‌ها اعتبار خود را برای همه انسان‌ها از کجا به دست آورده‌اند؟ چه ربطی میان اعتبار بین‌الذهانی و واقعیت (در معناهای تجربی و هستی‌شناختی) وجود دارد؟

ب. آیا گزاره‌های م.ک.ا. که در باره حالات و انرژی ذرات زیراتمی‌ئی چون الکترون و پروتون و کوارک و دیگر اشیاء به ما اطلاعات می‌دهند به‌راستی «صرفاً به عملیات ذهن ارجاع دارند»؟! به «عملیات ذهن»؟! پس ما چگونه

¹. "The doctrine that the world is made up of objects whose existence is independent of human consciousness turns out to be in conflict with quantum mechanics and with facts established by experiment." (d'Espagnat, 1979, p. 158)

². "Contrary to classical physics, which was strongly objective i.e. could be interpreted as a description of mind-independent reality, standard quantum mechanics (SQM) is only weakly objective, that is to say, its statements, though intersubjectively valid, still merely refer to operations of the mind. Essentially, in fact, they are predictive of observations. On the view that SQM is universal conventional realism is thereby refuted." (arxiv:11014545v3, 3 August 2011, p. 1)

می‌توانیم از آن اشیاء بهره‌گیریم و در عالم واقع دخالت کنیم و این همه ابزارهای پیشرفته بسازیم که ساختشان بر پایه شناخت ما از اشیاء مشاهده‌ناپذیر ممکن و استوار است (از بمب هسته‌یی تا دستگاه ام. آر. آی و انواع دستگاه‌های دیجیتال)؟

پ) آیا اصولاً گزاره‌هایی می‌توانند «پیش‌بینی‌کنندهٔ مشاهدات» باشند بی آن که از دلالت هستی‌شناختی برخوردار بوده به واقعیت‌اشیائی ارجاع داشته باشند که از آن‌ها اطلاع می‌دهند؟

فزون بر آنچه گفته شد نمونه‌های بسیار زیادی می‌توان از درک نه‌چندان دقیق دسپانیا از مباحث فلسفی به دست داد، که از آن میان تنها به اشاره باید گفت بسیاری از اصطلاحات و تعاریفی که او در بخش دوم از فصل یکم، با فرنام «بعضی تعاریف مفید» (صص ۴۴-۵۸ از ترجمهٔ فارسی، برابر با صص ۲۱-۳۱ از متن انگلیسی) به دست داده بر برداشت شخصی او استواراند و در بیشتر موارد مخالف سنت فلسفی رایج و حتی مغشوش‌اند.

من تنها به چهار مورد اشاره می‌کنم:

۱. طرح چیزیی با عنوان «Temperate idealism» و نسبت دادن آن به کانت (ترجمه فارسی ص ۴۴ / متن انگلیسی p. 21).

۲. یکی دانستن «Radical idealism» با «Critical idealism» (البته در ترجمهٔ فارسی دومی «شکلی دیگر» از اولی تلقی شده است که برداشت درستی از متن نیست) و تلقی آن به عنوان «موضع نوکانتی» که «در آن مفهوم شیء فی‌نفسه رد می‌شود» (در ترجمهٔ فارسی واژهٔ notion ترجمه نشده است). (ص. ۲۱/۴۵ p.)

۳. سخن گفتن از چیزیی به نام «Realism of the Accidents» (واقع‌گرایی [واقعی‌انگاری] / واقعی‌انگاری) [اعراض] که آن را با «Objectivist Realism» (واقع‌گرایی [واقعی‌انگاری] عینی‌گرا[یانه]) و «Galilean Ontology» (هستی‌شناسی گالیله‌یی) یکی می‌داند. (ص. ۲۵ / ۵۴ p.)

تا آنجا که من می‌دانم اصطلاح «واقع‌گرایی [واقعی‌انگاری] / واقعی‌انگاری» [اعراض] برساختهٔ خود دسپانیا است و برابر قرار دادن آن با «واقع‌گرایی [واقعی‌انگاری] عینی‌گرا[یانه]» و «هستی‌شناسی گالیله‌یی» اشکالات جدی دارد و در ادبیات این حوزه بی‌سابقه است.

۴. بهره‌گیری از اصطلاح «Einsteinian realism» («واقع‌گرایی اینشتینی») و معادل دانستن آن با «واقع‌گرایی ریاضی» [واقعی‌انگاری ریاضیاتی] و «فیثاغورس‌گرایی» (ص. ۲۷ / ۵۲ p.) نیز خاص دسپانیا است که کاری دور از احتیاط در توجه به ادبیات موجود در هر رشته است.

۶. دو نکتهٔ پایانی در بارهٔ این کتاب و واپسین تز دسپانیا

در پایان به دو نکته در بارهٔ این کتاب و واپسین تز دسپانیا اشاره می‌کنم:

(۱) با دیدن فرنام «رسالهٔ فیزیک و فلسفه» (در نسخهٔ فرانسوی) یا «در بارهٔ فیزیک و فلسفه» (در نسخهٔ انگلیسی) مخاطب چنین می‌اندیشد که در این کتاب به همهٔ مباحث مرتبط با فلسفهٔ فیزیک و تعاملات و رویارویی‌های فیزیک و

فلسفه توجه شده است، در حالی که بسیاری از این گونه مباحث به این کتاب راه نیافته‌اند (از مباحث مرتبط با فیزیک کلاسیک تا فیزیک نسبیت و فیزیک ذرات بنیادی و کیهان‌شناسی، به‌ویژه موضوعاتی چون زمان و فضا، که در همه تاریخ فلسفه و فیزیک - از طبیعت‌شناسان پیشاسقراطی و افلاطون و ارسطو تا کنون - فیلسوفان و فیزیکدانان به آن‌ها توجه داشته‌اند).

۲) اگر واپسین تز دسپانیا را، در پیوند با تز «واقعیت مستور [/ محجوب]»، «واقع‌گرایی باز» بدانیم، باید گفت این تز، دست کم به روایت دسپانیا، بی‌رمق‌تر و ناتوان‌تر از آن است که به پژوهش‌های فلسفی و فیزیکی آن گونه که بایسته و شایسته است یاری رساند. او در تعریف این اصطلاح (ص. ۵۴ / p. 28) می‌نویسد:

«بنا بر این دیدگاه - در واقع کاملاً «باز» - چیزی هست که وجود آن به تفکر وابسته نیست. [تأکید از نویسنده است.]»

«آیا این «چیزی» مجموعه‌ای از همه ابژه‌ها، مجموعه‌ای از همه اتم‌ها، همه رویدادها، خدا، مثل افلاطونی یا چیز دیگری است؟ واقع‌گرایی باز در برابر این پرسش ساکت است. به بیان دیگر، باید آن را نقطه شروعی صرف برای بررسی‌های بعدی در نظر گرفت که قصد دارند طیف همه ممکنات را کاهش دهند. این دیدگاه، به وسیع‌ترین معنای ممکن برای این واژه، فقط بیان می‌کند: «چیزی». این واقع‌گرایی «باز» است تا با هر نظام فلسفی، تنها به استثنای ایدئالیسم افراطی، سازگار باشد.» (ترجمه فارسی)

چنین تعریفی، که بر یک هستی‌شناسی بی‌رمق استوار است، فاقد هر گونه ارزش شناخت‌شناختی، روش‌شناختی، معناشناختی، و حتی ارزش‌شناختی است. دانشجویان من احتمالاً به یاد دارند که من کوشیدم تفسیر فربه‌تر و مبسوط‌تری از «واقع‌گرایی باز» (به شرط قبول این اصطلاح) به دست دهم که می‌توانست در روی‌آوری فلسفی و علمی به جهان راه‌گشا باشد.

۷. ترجمه فارسی کتاب و بهره‌گیری از آن

ترجمه این کتاب به‌راستی کار پهلوانانه‌ئی است که آقای دکتر رسول رکنی‌زاده، استاد گروه فیزیک دانشگاه اصفهان، به عهده گرفته‌اند. گفتنی است که این گروه همان گروهی که روزی روزگاری من و جناب یدالله موقن در میان همه همکلاسی‌ها و استادان به شدت دغدغه این گونه مباحث را داشتیم و جای استادی چون دکتر رکنی‌زاده در آن به‌راستی خالی بود.

ترجمه این کتاب به دو علت دشواری‌های ویژه خود را داشته است:

- ۱) نبود واژه‌های معادل مقبول برای برخی از اصطلاحات در زبان فارسی؛
- ۲) ترجمه متن انگلیسی توسط خود دسپانیا (به احتمال بسیار زیاد)، که زبان انگلیسی برای او زبان دوم یک فرانسوی‌زبان نوعی بوده است، و چه در دستور زبان و چه در واژه‌گزینی سلیق خود را اعمال کرده و متنی را پدید آورده که در موارد زیادی از زبان معیار در نثر فلسفی انگلیسی دور شده است.

من مجال آن را ندارم که در این جا به نمونه‌هایی از این دو مورد اشاره کنم. امیدوارم در آینده فرصتی برای بررسی مبسوط کتاب در هر دو ترجمه انگلیسی و فارسی آن دست دهد. دانشجویان دکتری من در درس فلسفه فیزیک نتوانستند با متن (فارسی) کتاب ارتباط خوبی برقرار کنند و بارها گله داشتند که بندها یا صفحاتی را چندین بار خوانده‌اند و مطلب را دریافته‌اند. من بارها ناگزیر شدم با تمسک به دو علت فوق از آقای دکتر رکنی‌زاده دفاع کنم و تقصیر را متوجه نثر خود دسپانیا سازم.

من ضمن تقدیم ستایش برای زحمات آقای دکتر رکنی‌زاده، و همچنین ناشر محترمی چون «قنوس» که از سال‌ها پیش در توجه به حوزه‌های گوناگون فلسفه به یک ناشر شاخص تبدیل شده است، آرزو دارم کتاب هر چه زودتر به چاپ دوم برسد و مترجم بزرگوار

(۱) یک بار دیگر ترجمه را با متن اصلی تطبیق دهند و برخی از افتادگی‌ها و یا ترجمه‌های نه چندان درست را (که در فقره دوم از نمونه تعاریف مغشوش دسپانیا به دو مورد اشاره کردم) جبران کنند و با ویرایشی دیگر متن خواناتری را به دست دهند؛

(۲) واژه‌نامه‌های فارسی-انگلیسی و انگلیسی-فارسی را به کتاب بیفزایند.

(۳) فزون بر موضوعاتی که نمایه شده‌اند موضوعات دیگری را نیز بر نمایه فارسی بیفزایند.

(۴) در برابرگزینی یا برابریابی برای اصطلاحات هم به معانی مصطلح بعضی از واژه‌ها و هم به میراث موجود از اصطلاحات و معادل‌های پیشنهادی بزرگان ترجمه (در چندین دهه گذشته، از محمدعلی فروغی بدین سو) توجه بیشتری داشته باشند؛ برای نمونه باید گفت در برابر **prediction** «پیش‌بینی» درست‌تر از «پیشگویی» است؛ یا «تسلسل» یک اصطلاح شناخته شده در فلسفه و منطق است و ما آن را برای «sequence» به کار نمی‌بریم (شگفت این که در سطرهای ۸ و ۹ از صفحه ۴۱۲ دو معادل متفاوت «ترتیب» و «تسلسل» برای این واژه به کار رفته و در مورد دوم معادل انگلیسی در پانویس آمده است)؛

(۵) با توجه به ساختار دستوری هر دو زبان انگلیسی و فارسی، در ترجمه عبارت‌هایی که دارای صفت و موصوف‌اند («یا»ی نسبت را حفظ کنند؛ برای نمونه بهتر است **Modal interpretation** به «تعبیر موجهاتی» (یا «تعبیروجهی») برگردانده شود (در اصطلاح رایج «منطق موجهات» در ایران نیز این خطا در برابرگزینی برای **modal logic** روی داده است؛ ولی ممکن است شنونده ناآشنا با معادل انگلیسی رابطه موجود در اصطلاح «منطق موجهات» را نه رابطه وصف بلکه رابطه اضافه میان یک مضاف و مضاف الیه بینگارد، که البته این نیز پسندیده نیست؛ از این رو من خود این منطق را «منطق موجهاتی» یا «منطق وجهی» می‌نامم)؛ همچنین بهتر است معادل **Dialectical materialism** را «ماتریالیسم دیالکتیکی» بدانیم.

(۶) یکدستی در بهره‌گیری از معادل برای اصطلاحات را رعایت کنند؛ برای نمونه در عنوان فرعی ۱-۱۶ «مکتب اصالت تجربه» برای **empiricism** به کار رفته در حالی که بارها در متن از معادل بهتر «تجربه‌گرایی» استفاده شده است؛ یا از معادل «ساختاری» برای دو صفت «**structural**» (در **structural realism**) و «**constructive**» (در

constructive emiricism) استفاده شده است؛ گفتنی است که ترجمهٔ «constructive» به «ساختاری» درست نیست و شاید بهترین معادل برای آن «برساختی» باشد.

۷) در تلفظ بعضی از نام‌های خاص بازنگری کنند؛ برای نمونه می‌توان به «فون نویمان» به جای «فون نویمان» یا «بس وَن فراسن» به جای «باس فان فراسن»، یا «ادگار مورَن» به جای «ادگار مورین» یا لزوم ضبط تلفظ فرانسوی نام‌هایی چون «Bernard» و «Henry» اشاره کرد.

در پایان شاید ضروری باشد بر این نکته تأکید کنم که این کتاب را لزوماً باید کسی تدریس کند که از آشنایی نسبی با موضوع کتاب و مباحث فلسفهٔ علم، و به‌ویژه فلسفهٔ تحلیلی برخوردار است و گرنه خطر بدفهمی برای دانشجویان بسیار جدی است.